



۲۰۱۷/۰۵/۱۷



بصیر صباح

تحقیق و جست و جو

در ادبیات فولکلور و نقل قول های مشهور قسمت پانزدهم

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

عبارت بالا هنگامی بکار برده میشود که آدمی در انجام کار دشواری تهور و جسارت را به حد نهایت رسانیده باشد. البته آن تهور و جسارتی در اینجا منظور نظر است و میتواند مصداق ضرب المثل بالا واقع شود که مبتنی بر اجبار و اضطراب بوده و عامل عمل را وارد به استخوان رسیده باشد. در این گونه موارد اگر عواقب شوم متصوره را متذکر شوند و عامل را از اقدام به آن کار خطیر باز دارند جواب به ناصح مشفق این است که: "بالا تر از سیاهی رنگی نیست". و از سیاهی منظورش شکست یا مرگ است که می خواهد بگوید از آن ترس و بیم ندارد. پیداست وقتی که معلوم شود منظور از سیاهی چیست، طبعاً ریشه تاریخی مطلب به دست خواهد آمد. ریشه عبارت مثلی بالا از دو جای مایه میگردد و دو عامل در بوجود آوردن آن مؤثر بوده است. یکی عامل فیزیکی و دیگری عامل تاریخی که البته در علت تسمیه ضرب المثل بالا با توجه به قدمت آن عامل تاریخی منظور نظر است؛ نه عامل فیزیکی که کشف علمی آن قدمت چندانی ندارد. با این وصف بی فایده نیست که عامل فیزیکی آن هم دانسته شود. عامل فیزیکی: به طوری که میدانیم نور خورشید از مجموعه الوان مختلفه ترکیب و تشکیل شده است که چون بر جسمی بتابد هر رنگی که از آن جسم تشعشع کند، جسم مزبور به همان رنگ دیده میشود. چنانچه تمام رنگهای نور خورشید از آن متصاعد شود، جسم به رنگ سفید نمایان می شود که روشنترین رنگهاست. ولی اگر هیچ رنگی از آن جسم تشعشع نکند و تمام نور خورشید را در خود نگاه دارد، در این صورت جسم به رنگ سیاه نمایان میگردد. پس ملاحظه می شود که رنگ سیاه از آن جهت که تمام رنگها را در خود جمع دارد، مافوق تمام رنگهاست و به همین سبب است که گفته اند:

احساس بالا تر از دلیل است



دلیل و برهان هر قدر هم قاطع و مستدل باشد، نمی تواند جای احساس را بگیرد. همیشه دلیل و برهان دون احساس، و احساس بالا تر از دلیل است. این عبارت - البته در میان اهل اصطلاح و عرفان - هنگامی مورد استفاده و استناد

قرار می‌گیرد که متکلم پیرامون رد و نقض مسائل مسلم و بدیهی اقامه دلیل کند. یعنی همان کاری را که اهل جدل و سفسطه انجام می‌دهند و هدفشان اقامه دلیل است، نه قانع کردن مخاطب.

عبارت بالا از تاریخی ضرب المثل شد که فیلسوف شرق و صاحب کتاب اسفار، ملا صدرا با ذکر شاهدهی بارز و آشکار به حقیقت احساس و رد دلایل سوفسطایی پرداخت؛ چه اساس فلسفه سوفسطایی بر اصل جدل و سفسطه و قلب حقایق از طریق اقامه دلایلی که رد آن دلایل خالی از اشکال نیست استوار می‌باشد. می‌گویند روزی ملا صدرا در کنار حوض پر آب مدرسه درس می‌داد. غفلتاً فکری به خاطرش رسید و رو به شاگردان کرد و گفت: " آیا کسی می‌تواند ثابت کند آنچه در این حوض است آب نیست؟" چند تن از طلاب زبردست مدرسه با استفاده از فن جدل که در منطق ارسطو شکل خاصی از قیاس است و هدف عاجز کردن طرف مناظره یا مخاطب است نه قانع کردن او، ثابت کردند که در آن حوض مطلقاً آب وجود ندارد و از مایعات خالی است.

ملا صدرا با تبسمی رندانه مجدداً روی به طلاب کرد و گفت: " اکنون آیا کسی هست که بتواند ثابت کند در این حوض آب هست؟ " یعنی مقصود این است که ثابت کند حوض خالی نیست و آنچه در آن دیده می‌شود آب است. شاگردان از سؤال مجدد استاد خود ملا صدرا در شگفت شده جواب دادند که با آن صغری و کبری به این نتیجه رسیدیم که در حوض آب نیست، حال نمی‌توان خلاف قضیه را ثابت کرد و گفت که در این حوض آب هست...

فیلسوف شرق چون همه را ساکت دید سرش را بلند کرد و گفت:

« ولی من با یک وسیله و عاملی قویتر از دلایل شما ثابت می‌کنم که در این حوض آب وجود دارد». آنگاه در مقابل چشمان حیرت زده طلاب کف دو دست را به زیر آب حوض فرو برد و چند مشت آب برداشته به سر و صورت آنها پاشید. همگی برای آنکه تر نشوند از کنار حوض دور شدند. فیلسوف تبسمی بر لب آورد و گفت: «همین احساس شما در تر شدن بالاتر از دلیل است...».

میرزا محمد تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء نظیر این واقعه را به عالم و حکیم معروف به ملا میرزای هم نسبت داده است.

باری در این نوشته مختصر و مجمل هر دو واقعه شرح داده شد. ولی بدیهی است چنانچه هر دو واقعه اتفاق افتاده باشد؛ به مصداق الفضل للمتقدم، واقعه اولی را چه از نظر تقدم زمانی و چه به لحاظ مقام شامخ علمی قهرمان واقعه باید ریشه تاریخی ضرب المثل بالا دانست که صیت شهرت ملا صدرا در شرق و غرب پیچیده، حکایت ها و داستان ها از دوران افاضات و در به دری هایش نقل کرده اند.

**** * ****

باد صر صر

دوندگان سریع السیر، امثال و نظایر بیک ها و شاطر های (بیک هایی بودند که شبانه روز راه پیمایی می کردند که نامه و پارسلی را به کسی دیگر در شهر دیگری برسانند، آنها حتی موقع شب نیز در حین راه رفتن می خوابیدند) قدیم و همچنین چهار پایان تیز رو نظیر رخس رستم و شبدیز خسرو پرویز و غران لطفعلی خان زند را که به سرعت

برق و باد به مقصد می رسیدند اصطلاحاً به "باد صرصر" تشبیه و تمثیل می کنند؛ چنان که مسعود سعد در توصیف اسب سلطان چنین می گوید:

چون بگاه رزم زخم خنجر او برق شد ساعت حمله کنان رخس او صرصر گرفت

نظامی گنجوی، شب‌دیز را به باد صرصر تشبیه می کند و می گوید:

به شب‌رنگی رسی شب‌دیز نامش که صرصر در نیاید گرد گامش

هر بادی به این نام خوانده نمی شود، بلکه باد صرصر باد عذابی است که دانستن ریشه تاریخی آن خالی از فایده نخواهد بود. قوم عاد در سرزمین احقاف (میان یمن و عمان) روزگار را به خوشی و نعمت به سر می بردند. با آنکه خدای تعالی تمام ابواب برکات رحمتش را به روی قوم عاد گشود، باز در مبدأ آفرینش و بخشنده آن نعمت‌ها تفکر نمی کردند و کماکان اصنام چوبین و بت‌های سنگی را می پرستیدند. دیر زمانی نگذشت که ردایل اخلاقی و آدمکشی نیز به همراه جهالت و بت پرستی در میان توانگران و زورمندان این قوم ریشه دواند و فاصله طبقاتی بر اثر ظلم و ستم نسبت به زیردستان و درماندگان زیاد شد. چون این وضع ناگوار از حد گذشت، ایزد متعال برای هدایت آن قوم گمراه اراده فرمود که از میان خودشان پیامبری برگزیند. پس "هود" را که فرد شایسته و حلیم و خلیق بود به رسالت مبعوث فرمود.

"هود" به وظیفه خطیر خود قیام کرد و در مقام موعظه و ارشاد قوم برآمد، ولی در جواب "هود" گفتند:

«این چه هذیان است که می گویی؟»

آیا می خواهی خدایی را که تنها و بدون شریک باشد بپرستیم؟»

"هود" به قدر عقل و اندیشه قوم مجدداً اقامه حجت کرد. زمین و آسمان و ابر و باد و مه و خورشید را که به قدرت لایزال قادر در سیر و حرکت هستند بر آنان عرضه کرد تا دست از بت پرستی و آزار خلق و مفساد اخلاقی بردارند و یکتاپرستی را پیشه سازند.

قوم عاد این بار قدم جسارت فراتر نهاده گفتند:

«معلوم می شود تو مردی سفیه و دیوانه هستی که آئین و عبادات ما را تقبیح می کنی. آخر چگونه ممکن است، خدایان خویش را که در کنار ما به سر می برند به دست فراموشی بسپاریم و به خدای نادیده تو گرویده شویم؟» آنگاه "هود" را به باد تمسخر و استهزاء گرفتند و نصایح و مواعظ اش را به خونسردی و بی‌اعتنایی تلقی کردند. ولی "هود" از اجرای امر الهی باز نیستاد و به آنان گفت:

«من دیوانه نیستم بلکه از طرف خدای متعال به دلالت و راهنمایی شما مبعوث گردیدم. و در پایان مقال آنان را به قهر و غضب قادر سبحان تهدید کرد.

قبیله "عاد" در جوابش گفتند:

«بدون شک یکی از خدایان ما بر تو خشم گرفته، عقل و شعور تو را مختل ساخته است که اینطور هذیان می گویی و اوهام و خرافات می بافی. بر ما مسلم است که حیاتی جز همین حیات دنیوی نیست و هیچکس نمی تواند ما را عذاب کند.

نه مواعید تو ما را فریب می دهد و نه از قهر و غضب خدای تو بیم داریم. اگر راست می گویی آن عذاب موعود را بر ما نازل کن.» چون "هود" پیغمبر از دلالت و راهنمایی قوم طرفی نسبت و آنها کماکان در عناد و لجاج و گمراهی دید، عجز و انکسار خویش را از انجام مأموریت در پیشگاه الهی عرضه داشت، تا هر طور مشیت اش تعلق پذیرد، قوم "عاد" را گوشمالی دهد.

بامدادان هنوز خورشید جهانتاب به تمام و کمال ظاهر نشده بود که ابر سیاهی از گوشه افق نمودار گردید. قوم "عاد" به گمان آنکه باران نفاعی به لطف و عنایت اصنام و خدایان شان خواهد بارید، به سوی مزارع و کشتزار های خویش شتافتند و زمین ها را برای آبیاری آماده ساختند.

"هود" که به اتفاق پیروانش از دور ناظر جریان بود، با نیشخندی به آنان گفت:

«ای قوم، این ابر برای ریزش باران رحمت نیست، بلکه نایره غضب الهی است که باد سهمگین پر خروشی - باد صرصر - آن را به سوی شما می راند. این همان باد عذاب است که در انتظارش بی تابی می کردید. هنوز فرصت دارید که به حقیقت وجود باریتعالی ایمان بیاورید و به سوی من آبیید و گرنه دیر زمانی نمی گذرد که خان و مان و قبیله شما نیست و نابود خواهد شد. قوم "عاد" به آخرین اتمام حجت "هود" هم کمترین ترتیب اثری ندادند و به انتظار نزول باران چشم بر آسمان دوختند، اما طولی نکشید که باد صرصر وزیدن گرفت و تمام آلات و ابزار و چهار پایان شان را به جاهای دور دست پرتاب کرد. ترس و وحشت بر قوم "عاد" مستولی شد و به خانه های خویش پناهنده شده، در ها را محکم بستند، ولی شدت باد صرصر به قدری زیاد بود که ریگ های بیابان را به هوا بلند کرد و زمین و آسمان به کلی تیره و تار گردید.

خلاصه هفت شب و هشت روز، وزش باد صرصر به شدت ادامه داشت و آن قبیله گمراه را مانند نخل های سست بنیان از بیخ و بن برفاگند و همه را در درون اتلال خاک و ریگ بیابان مدفون ساخت. چون طغیان باد صرصر فروکش کرد و هوای گرد آلود صاف و روشن شد، "هود" به اتفاق پیروانش راه حضر موت را در پیش گرفته به قیمت عمر را در آن سرزمین به عبادت و پرستش خدای یگانه، پرداخت و باد صرصر از آن تاریخ به صورت ضرب

المثل درآمد؛ چنانکه خاقانی گوید:

او "هود" ملت آمد بر عادیان فتنه

الا سپاه خشمش من صرصری ندارم

پایان قسمت پانزدهم

ادامه دارد

قسمت اول تا یازدهم این مطب را به کمک لینک های آتی مطالعه کنید"

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_01.pdf

بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۴.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۵.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۶.pdf

قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۷.pdf

قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۸.pdf

قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۹.pdf

قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۰.pdf

قسمت یازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۱.pdf

قسمت یازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۲.pdf

قسمت یازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۳.pdf

قسمت یازدهم (۴)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۴.pdf

قسمت دوازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۲.pdf

قسمت سیزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۳.pdf

قسمت چهاردهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۴.pdf

**** * ****